

الحمد لله والمنة

که کتاب مستطاب هادی سالکین و تبصره مترشدین از تصنیف
جامع سلوک حقیقت و اقیانوس رموز طریقت حضرت قاضی ثنائی صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمة الله علیه الموسوم به

ارشاد الابرار

مع یکتساب صدرا المحققین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین
یحییٰ منیری رحمة الله علیه مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد لایبسی
از اہمست تمام اقرانام محمد عبدالاحد عفی عنہ

مطبع مجتبیائی واقع چالی ۱۸۹۹ طبع کرد

ماہ فروری ۱۲۹۹ عیسوی

فی الحقیقت مددکشی خداست : این ارشاد کسر در دوزی مراد است بیا احمد عن عبد از خاں

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الله الميراث لملازم

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 جامع سلوك حقیقت واقف موز طریق حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
 پانی تہی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ موسوم بہ

ارشاد الطالبین

مع یک کتاب صدر التحقین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین بک بنیری
 رحمۃ اللہ علیہ شتبار عقائد ضروری و فوائد لابی ازراہ تمام احقرانام
 محمد عبدالاحد عفی عنہ الصد بار دوم

یاد چون ۱۸۹۹ء

مطبع مجتہد و اع مصبوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ إِيمَانُكَ لَعَبْدُ وَإِيمَانُكَ فَتَعَيْنَ بِهِ
 بِحَبْلِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
 وَلَا الضَّالِّينَ آمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى
 آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى
 إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَا أَسْأَلُكَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَعُوذُ بِكَ وَمِمَّا
 أَسْعَاذُ بِكَ نَبِيَّكَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ اشْرَحْ لِي حُكْمَ دِينِي وَكَيْفِيَّتِي
 أَمْرِي وَأَحْلِلْ عَقْدِي مِنْ لَيْسَانِي يَقْفَعُوا قَوْلِي أَنْتَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَنِعْمَ الْبَصِيرُ
 بعد حمد و صلوة فقیر حقیر محمد بن ابی تنی موطن عثمانی نسباً حنفی مذهباً نقشبندی مجرودی مشرباً
 میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضی از آنها منکر ولایت اند و بعضی میگویند که اولیا
 بودند لیکن درین زمانه فاسد کسی نیست و بعضی در اولیا عصمت و علم غیب خیال میکنند و میدانند
 که اولیا هر چه خواهند همان میشود و هر آنچه نخواهند معدوم گردد و از قبور اولیا باین خیال مرادات
 خود طلب میکنند و چون در اولیا را الله و مقربان درگاه که زنده اند این صفت نمی یابند از ولایت
 آنها منکر میشوند و از فیوض آنها محروم می مانند و بعضی آنها بر دست میفشان و جاهلان که در اسلام
 و کفر هم فرق نمیکند بیعت میکنند و بعضی از آنها بسبب کلمات سکریه شان و کلماتیکه معنی
 ظاهری آن مراد نیست بر اولیا را الله انکار میکنند و تکفیر بینمایند و بعضی از آنها کلمات سکریه را

حاصل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقایدی که از قرآن و حدیث و اجماع امت ثابت است
آن را از دست می دهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده از طلب طریقت تقاعد میکنند و بعضی
از آنها در آداب و ادب و ادبیات حقوق شان تفصیل میکنند و بعضی از آنها اولیای پیرانش میکنند
و نذرهای شان قبول میکنند و مثل بیت اللطوف قبورشان مینمایند لهذا خواستم که کتابی
موجز نویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط و تفریط و تفصیل تجاشی نمایند درین باب
بزبان عربی نوشته بودم سسی به ارثا و الطالبيين چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان
فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان از آن نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این
رساله پر پنج مقام تقسیم نموده شد مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است
مقام دوم در آداب که ناقصان و مردمان را می باید مقام سوم در آداب مرشدان مقام
چهارم در آداب ترقی و حصول ولایت مقام پنجم در رسیدن و رسانیدن بر مراتب قرب الهی
مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است

فصل در اثبات ولایت بدان اسعدک الله تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند
و آن اعتقادات صحیح موافق قرآن و حدیث و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالح و ادوار فرائض
و واجبات و سنن و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتهیات و بدعات اند چنان در انسان
دیگر کمالات باطنی می باشند در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده که
مردمی ناشناخته نزد رسول کریم صلی الله علیه و سلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمه شهادت
و نماز و زکوة و روزه ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال
میکند و تصدیق مینماید پس از ایمان پرسید فرمود آنکه ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و
رسولان و روز قیامت و آنکه خیر و شر همه بقدر الهی است گفت راست گفتی پتیر پرسید که احسان
 چیست فرمود آنکه عبادت کنی خدا را بوجهی که گویا و ارامی بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند
پتیر از قیامت پرسید فرمود که اگر تو زیاده نمی دانی پتیر علامات قیامت پرسید و از آن نشان داد

پیتر فرمود که جبرئیل بود بر آن آموختن دین شامده بود ازین حدیث معلوم میشود که سوائے
 عقائد و اعمال کمالی دیگرست سستی با حسان که آن را ولایت نام شد صوفی را چون محبت الهی مستوی
 شود که در اصطلاح فنائی قلب گفته شود دل او بشاذه محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک می باشد
 و بغیر او متوجه نمی شود درین حالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عاده محال است لیکن صوفی
 را در نیوقت حائلی است که گویا خدا را می بیند و پیش ازین حالت صوفی به تکلف خود را برین حال
 میدارد و رسول کریم از آن حالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند و میل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله
 علیه و سلم که در بدن انسان پاره گوشت است که اگر او صالح شود و تمام بدن صالح شود و اگر فاسد
 شود تمام بدن فاسد شود و آن دل است و تشک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد
 آن را صوفیه فنائی قلب میگویند چون در محبت الهی فانی شود و نفس در هماثلی او متاثر نشود و از
 امارگی باز ماند و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لا جرم تمام بدن مطیع فرمانبردار شرع شود اگر کسی
 گوید صلاح قلب از ایمان و اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن
 فرموده و صلاح بدن عبارتست از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد
 ایمان غالباً بدون صلاح بدن هم می باشد و اگر مجموع ایمان و اعمال را صلاح قلب گفته شود پس از
 سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد و لیل سوم آنکه اجماع معتقدست بر انضلیت صحابه بر غیر ایشان
 و در علم و عمل غیر صحابه با صحابه شرکت دارند و باین همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد در
 راه خدا خرج کند بر بنیم صاع جو که صحابه در راه خدا خرج کرده باشند نمی تواند پس این نیست مگر از سبب
 آنکه باطنی که بسبب صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیای
 امت باین دولت یافتند و صحبت پیران یافتند و بواسطه از باطن پیغمبر مستنیر شدند و تفاوت میان این صحبت
 و آن صحبت ظاهرست پس معلوم شد که سوائه کمالات ظاهری کمالی است باطنی که آن تفاوت درجا بسیار دارد
 چنانچه حدیث قدس بر آن دلالت میکند که حق تعالی نمی فرماید هر که بمن یک وجب نزدیکی جوید من بوی یک گز
 نزدیکی جویم و هر که بمن یک گز نزدیکی جوید من بوی یک ع که سنیم گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که منده همیشه بمن نزدیک

می جوید بعبادات نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم مبنای و شنوایی
و قدرت او من میشود. و یک چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان را بر کذب عقل محال میدانند
و آن جماعه تقسیمی است که هر هر فردشان بسبب تقوی و علم تقسیمی است که تهمت کذب بر درویش باشد
بزبان قوم و قلم زبان خبر میدهند که ما را بسبب صحبت مشایخ که سلسله محبت شان بر رسول کریم صلی الله
علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوائی عقائد و فقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بود و از بیعت
که حاصل شده محبت با خدا و دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنت در سونخ و راعقادات حق
زنده شده و این حالت که البته کمال است موجب کمالات است. دلیل خج خرق عادات است این دلیل
ضعیف است مگر اینکه باضماع تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال دلالت دارد. والله تعالی اعلم.

فصل دوم در تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی که حق تعالی را بندگان برست
که قوله تعالی **يُنَاقِضُ إِلَهُكَ مِنْ جَبَلٍ أَلْوَدِيدِ** - با قریب تریم بسوئے بنده از رگ گردن و هو معكم انما
حق تعالی باشماست هر جا که باشید بر آن دلالت دارد و قرنی است با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی
وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ - یعنی سجده کن و نزدیکی جو با خدا و قوله علیه السلام لا يزال عبدك يتقرب بالانوافل
حتى احبته همیشه بنده من نزدیک میشود و بسبب انوافل تا آنکه دوست میدارم او را بر آن
دلالت میکند این قرب ثانی معبرست بولایت و اول مراتب این قرب نفس ایمان حاصل میشود و قال الله
تعالی **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن محتمل آن است که بولایت خاصه معبرست و
همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی آمده لا يزال عبدی يتقرب بالانوافل حتى احبته و آن را
مقام و مدارج بشمارست چنانچه ذات حق سبحانه تعالی همچون **وَيَكُونُ لَكَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فِي الذَّاتِ وَلَا**
فِي الصِّفَاتِ وَلَا فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَعْبَادَاتِ یعنی نیست مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه
چیزی از اعیان است پس این هر دو قرب هم که نسبت در میان خالق و خلق است نیز همچون است مشابه
قرب زمانه و مکانه و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در صفیات و نه این قرب بر عقل
و حس مدرک نمی شود و اگر مدرک می شود مدرک می شود و بعلمه و هو ب مناسب علم حضور می و ثابت است

در حدیث
قدسی

نشان گفتار
رویا

این هر دو قرب با طبیعت که ایمان بدان واجب است چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بے جهت و
بی مقابله لای و مرتی از خصوص قطیعه ثابت است نه عقل سوال ولایت عبارتست از نسبتی که
که بنده راست با خدا آنرا بلفظ قرب تشبیه کردن چنانکه جواب این مقدمه موقوف است بر تشبیه
و مقدمه مقدمه اول آنکه کشف در ویا هر دو عبارت اند از آنکه صورت مثال در آئینه خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف در ویا صالح و صادق
بود لهذا خواب پیغمبران و جی طبعی است که آنها معصوم اند از خطا و خیالات شان مصفا تر و باطنشان
پاکیزه تر است در ویا را در ویا غالباً صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران پیوسته یا بواسطه و باطن
شریعت صفای خیالات و انجلائی باطن حاصل کرده اند مولوی روم میفرماید بیت آن خیالاتیکه
دام اولیاست به عکس مهربانیشان خداست به یعنی چون در ویا بطنشان که آئینه فرعی است یعنی در
نیست بسبب متابعت انبیاء حاصل شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر میشود و آئینه خیال کدر میگردد
پس در کشف در ویا خطا واقع میشود و این کدر گاهی باز تکاب محرم یا مشبه یا تجاوز از حد اعتدال
یا بالعکس و اختلاط عوام میشود و در ویا می عوام غالباً کاذب میباشد بر اسی ظلمت باطن شان مقدم
دوم آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثال است اگر چه ذات و صفات الهی را مثال نیست
مثل چیزی را گویند که همچو آن شی باشد و متصف باشد بصفات او این در ذات و صفات الهی محال
ست بخلاف مثال که آفتاب را مثال بادشاه میگویند حق تعالی مثال نور خود فرموده مثل نور
که مشکوٰۃ فیها و ضعیف یعنی نور الهی در این مایه نور چراغ در چراغ اندان است تا آخر اوصاف در
حدیث خدا می تعالی را مثال فرموده و صید بنی داد او جعل فیها مکاد به الحمدیشا و لهذا حق تعالی
را در خواب دیدن جائز است چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالها می قحط را بصورت
گاوهای لاغر و سالها می از زانی در صورت گاوهای فربه و بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری
آمده که پیغمبر خدا فرمود که خواب دیدیم که مردم بر من آیند و بر هر یک از آنها پیرهن است بعضی را
پستان و بعضی را زانو و تران و عظم بر من گذشت و پیرهن خود بر زمین کشید مردم تاویل آن پرسیدند فرمود

مراد ازین علم است ازین احادیث و آیات معلوم شد که چیزی که بی مثل باشد و ماوی نبود بخواب دیدن
آن ممکن است و بنظر کثرت درمی آید چون این هر دو مقدمه دانستی پس بدانکه آن نسبت همچون که از اول است
تعبیر میکنند گاهی در نظر کثرت بصورت قرب جهانی تمثل میشود و هر قدر که در آن قرب رُقی حاصل
میشود بنظر کثرتی نمی بیند که گویا سیر یکسوی ذات او تعالی یا بسوی صفاتی او بنا بر همین صورت
مثالی آن نسبت را بقرب او تعالی و آن ترقی را بسیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و الله گفته اند
و الله تعالی اعلم مسئله صوفیه را بعد فنار جوع نیست هر که رجوع کرده است پیش از فنا کرده فیتق
برین مسئله استدلال میکنند بقوله تعالی وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُخْذِعَ إِيَّامًا كُفْرًا إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَمَرُؤٌ فَخَرِجْ
یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع نمیکند و سبانه مردم مهربان است و رسول فرموده صلی الله علیه و سلم
که حق تعالی باز نمی ستاند از بنده گان لیکن علم را قبض خواهد کرد و قبض علما ازین معلوم میشود که حق تعالی
ایمان حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد مسئله کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تار و ازل نفس از
حد و حقد و کبر و ریاضت و غیره بکنی زایل نمی شود بحال تقوی حاصل نمی شود و این منوط به فناست
نفس است و تا که جمویت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل او اصلاح گنجایش
نداشته باشد بحال ایمان و کمال تقوی دست نمیدهد و این منوط است به فنا قلب که آن را رسول کریم
بصلاح قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یومض احدکم
حتى اكون احب الیه من والديه و ولده و الناس اجمعین عن علی بن ابی طالب علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم و سلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ثلاث من کن فیہ وجد بهن حلاوة الايمان من کان الله و سوله احب الیه مما سواهما و احب
عبد الا لایحب الا الله و من یکوه ان یعود فی الکفر بعد انقلبه الله منه کما یکوه ان یلعی فی النار و من یلق
یعنی کسی که طاعت ایمان می یابد کسی که خدا و رسول نژاد و از غیرشان محبوب تر باشد و کسی که
دوست ندارد کسی را مگر برای خدا و کسی که رجوع بکفر کرده تر باشد نژاد و از دخول در دوزخ یعنی
مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند بر سر دوزخ و او کفر را از دوزخ مکرده تر داند یعنی عبادت

بعد فنا
صفت نیست

خدا کند محض بنا بر محبت او نه تبرس و دوزخ و نه طبع بهشت را بعد بصیرت و دوستی آب گرفت و در دست
آتش مردم گفتند کجا میرود می گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت را بسوزانم تا مردم تبرس
دوزخ و طبع بهشت عبادت خدا کنند و رسول فرمود صلی الله علیه و سلم آنکه هواصحابی یعنی گرمی و آتش
اصحاب مرا حق تعالی میفرماید إِنَّكُمْ كُنْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ الْكُفَّاءَ یعنی بزرگ تر شما کسی است که متقی تر
باشد و اجماع است که صحابه کرام اکرام خلق و ائمتی اند و این از آن است که بشرف صحبت رسول
صلی الله علیه و سلم از همه سابق و مقام ولایت آمدند قال الله تعالی وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
وَاللَّهُ تَعَالَى وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان
بسیوی خدا آنها جمله مقرران اند مسئله عبادت اولیا را ثواب از دیگران زائد باشد رسول خدا فرمود
صلی الله علیه و سلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سپهر یا نیم سپهر جز از
صحابه نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و ستر این سخن آن است که عالم
بتمام ظل است و دایره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد انشا الله تعالی و چون صوفی در سیر و
ترقی به دایره ظلال رسید و در آن فانی و مستهلک شد قری که دایره ظلال را بجانب الهی بود آن قرب
این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجامی ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان
اگر یا ظل صفات و عبادات این صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل اصل باشد آن قدر تفاوت
در عبادات ولی و غیر ولی خواهد بود صوفی در ترقی است و انما و من استلحق بیعت کند و مغبون پس در هر
وقت حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه مولوی روم میفرماید
به بیت میرزا بهر شری یکدوزه راه به سیر عارف هر دمی تا تخت شاه به محبت درین مسئله حدیث
عبید بن خالد است که نبی صلی الله علیه و سلم برادر ساخت و کس از صحابه یکی آنها در راه خدا کشته شد
پس مردم از آنها بعد هفت یا مانند آن مرد پس مردم هر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
در حق این مرده چه دعا کردید گفتیم دعا کردیم برای او آنکه حق تعالی او را بخشد و بایار او بحق سازد و فرمود

یعنی هر یک
نیز که در دست

آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز او که بعد شهادت او خوانده و عملهای که بعد او کرده بجا خواهند بود
 بر آئینه در میان این هر دو صحابه تفاوت زیاده است از آن که در زمین و آسمان باشد روایت کرد
 این حدیث را ابو داود و نسائی و سراجان ست که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قرب بمنزله اصل است نقاط
 تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وی اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی
 به نسبت که ظل در مقابل اصل چه رود و در مسامله هر ولی که اقرب باشد بسوی خدا می تواند ثواب
 عبادت او را بداند باشد از عبادت دیگران و لیکن در مرتبه پائین تر از آن ازین راز عاقلانه رضی الله تعالی
 عنهما روایت میکنند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان نظری آمد رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد
 من بودند گفتم یا رسول الله آیا باشد کسی که حسانات او مثل این ستارگان باشد فرمود آری عمرت گفتم
 که حسانات ابی بکر چنان باشد فرمود که تمام حسانات عمر مثل یک حسنه باشد از حسانات ابی بکر آری برادر قتیله
 یا و چه مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات بسبب رفعت منزلت این قسم تفاوت آمد پس در مرتبه
 که بر مرتبه صفات رسیده باشند و دیگری در دایره ظلال باشد چه قدر تفاوت باید فهمید

فصل در خوارق عادات خرق عادت بر چند قسم است یکی از آنجه که کشف است و کشف بر دو گونه است
 یکی کشف کونی که احوال موجودات که از نظر غائب باشند بروی ظاهر شود و احوال موجودات زمان حاضر
 یا مستقبل بروی هویدا گردد و دیگری ازین عمر و روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر بر آیهاد فرستاد
 و امیر ساخت مروی را بر آنها که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند و عیینی آواز کرد که ساریه از جانب
 کوه هوشیار بارش در کوه کفار کمین کرده بودند حضرت عمر را بنظر درآمد و از مراض کثیره ساریه را بدین مظلوم
 ساخت دوم کشف الهی و آن عبارت است از یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و
 در یافتن مرتبه قرب هر یکی بخدا تعالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی متعلق شود ازین قبیل است اگر در
 عالم مثال بظرف کشفی بیند و غیر از آن جمله الهام است که حق تعالی در قلب صوفی علی القافزاید و کلام مائت هم ازین
 قبیل است فرق در میان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی طمینان پذیرد و یقین آرد و وسوسه
 قلب سلیم انگاز میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استغفرت لنفسک و ان افکاک المفسونین یعنی فتوای پس

افهام
خوارق

قلب صوفی با طبع از هر مذهب نیست

عشق

از دل خود را گرفته و او را میهند تراستغنیان یعنی اگر چه علما بظاهر فتوا بر حال بودن چیزی می دهند صوفی باین
که از دل خود فتوا بجهت قلب صوفی از حرام با طبع نفرت میکند اگر چه با اعتبار ظاهر علما آنرا مباح گویند
بنحایتی از او ابعد در این مذهب نیست می حسن روایت کرده فرمود انقوا من ضلالتة المؤمن فانه ينظره الله
یعنی تیرید از دانش مومن کل بدرستی که او می بیند نور خدا تعالی که در دل او است انجده میست و از نزدیکی
از ابلیس عید و طربالی و این عدی از اهل المذیبه روایت کرده دیگر از انجمله تاثیر است و این بر و گوید است
کلی آنکه تاثیر کند در باطن هر چه و او را جذب کند بسوی حق جل و علا دویم تاثیر در عالم کون و فساد که
حق تعالی موافق و عاقلی او و او را داده و بظهور آرد و حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که نزد مریم میرفت
زرقی نزد او از غیبی یافت آن از همین تعبیل است این چند از اشعار خرق عادات از اصحاب و اولیا
است هر دیت مسئله کشف اولیا الهام شان بموجب علم ظنی است و اگر کشف و کسب با هم متفق
شود ظن غالب شود و او را بود و او در نزدی و این مایه و او را می از عبد الله بن زید روایت کرده که
رسول الله صلی الله علیه و سلم تا قوس طلب فرمود و نام مردم بدان برای نماز جمع شدند بخوابیدند و تا قوس
بست و او گفت ای بنده خدا تا قوس میفروشی گفت چه خواهی کرد و گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید
گفت بهتر از این بیاورم گویا الله اکبر اذان بیاورخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا
علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب حق است انشا الله تعالی بر خیز یا بلال و او را بیاور و بر سر
بلال را بیاور و ختم پس علم آمد گفت یا رسول الله من هم چنین دیدم رسول الله فرمود و فقه الحنفی پس معلوم
کردن موافق کشف الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح نباشد یعنی از حدیث
روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بعد وفات غسل دادند با هم گفتند که پیغمبر علیه السلام
را برهنه کنیم یا در پارچه غسل دهیم درین باب اختلاف کردند حق تعالی بر آنها خواب انداخت همه شان
برینیک رفتند در خواب آوازی شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند پس همه شان بر فاسد پس
غسل دادند و برین و و بالا قیاس طلبید و او را مسئله اگر کشف الهام مخالف حدیث اجماع و قیاس
قیاسی باشد که جامع باشد شرعاً قیاس آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد بظاهر کشف

و این سلسله بمن تعلیم است در میان سلف و خلف چرا که قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
بمجتنب خطی است و احتمال کذب و نسیان در روایت ائمهات ضعیف است و در کشف اولیا اخطای
واقع می شود و در فقیه و در میان دو کشف اختلاف واقع می شود پس هر کدام که شرح می آید باید باشد اولی
قبول و اگر شرح از ان ساکت باشد پس حکما هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او اولی
و مقبول است چرا که اصولی و انکار در ترقی است پس صاحب کشف در زبان خیر اقرب است بسوی خدا
تعالی و امثل است با نبی اگر صاحب کشف و کون شدن پس کشف صاحب صحا ولی است از کشف صاحب
سکر چرا که کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحیح و سکر یکسان باشند پس کسی که کشف او
گواهی مخالف شرع نشده باشد از کشف آن کس بهتر است که نادر کشف او مخالف شرع افتاده باشد کسی
که نادر مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است از کشف کسی که غالباً مخالف افتاده باشد و اگر درین
هر دو برابرند پس ترجیح کشف کسی راست که منزلت او اقرب است بخدا تعالی اینهمه وجوه قوت کشف
و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف برود و سکر کشف
نشود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف شده کشف ده کس اولی و مقبول است لیکن اگر منکشف مرد
اقوی باشد کشف اقوی بهتر باشد از کشف جماعت و علم الهام بهم چو حکم کشف است علوم مرتبه چهارم
محمد و الف شجره علیه و آله و آفات باید نمود که از سر شجره صحیح سر زده و گواهی مخالف شرع نیفتاده بلکه بیشتر
تشریع نموده است و بعضی چنانست که شرع از ان ساکت است و مرتبه او را اولیا و مثل مرتبه اولی الغم است در
انبیاء چنانچه ذکر کرده و در انشا الله تعالی اینهمه امور بر یکسکه در کلام و بقیه انصافه مخفی نمی اندازد اگر کسی
که ایشان دعوی کمالات نبوت و خیر آن کرده اند و آنکه از بقید طینت نبی صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق شده
و آنکه او بعد الف ثانی است جواب ده شود که وجود این امور در مردی از امت نبی صلی الله علیه و آله وسلم اند
شرع تا بهر جا بخواهد بیان کنم انشا الله تعالی پس در آن تعریف این کمالات ثابت شده بکشف اتباع
مخالف نیست قائده بان اسعد الله تعالی که خرق عادات از لوازم و لازم است و ان اولیا الله اند
و سقربان در گاه و خرق عادات از آنها ظاهر نشده چنانکه اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

ف
دارو
طبی
احتمال
ایل
تشف

کتابت فی
برسین ۱۲۸۵
بیت

خرق عادات مروی نیست حال آنکه ادنی اصحاب و دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که فضیلت
 بعضی او بسیار بر بعضی بیشتر خوارق نیست چه فضل عبارتست از کثرت ثواب خوارق از خلوص نیست
 استطاعت ثواب نیست مگر عبادت و قرب الهی و لهذا محدثین کلمات اصحاب در مناقب ذکر کرده اند بلکه
 کلمات در بابی طلحه آورده اند بعد از ذکر جهات خرق عادات در جوگیان هم میباشد همچنین مجد و ترمذی
 علیه فرموده و صاحب خوارق گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگران را خوارق نمیدهد و آنها
 افضل اند از جهت خوارق و خرق عادات کمترین در مرتبه اند که قلب تجویز و شیخ الاسلام محمد بن عبد الله
 القسری گفته که فرست عارفان مطلق است بدیانت استعداوات طالبان و مقامات اولیاء و فرست
 اهل ریاضت و اگر سنی مخصوص بدیانت صور احوال اشیا که غائب اند نظر است هرگاه که اکثر خلق دنیا
 مشغول اند و از خدا منقطع و بهایشان بیشتر مائل است بسوی کشف احوال غائبان و این را بسیار عبادت
 آنها با کشف اهل عرفان و تحقیق کار ندارند و میگویند که اگر آنها از اهل سنی بودند از احوال غیب خبر و از این
 چون انبیا و خبر ندارند پس مگر چه خواهند دریافت همچنین منافقان هم در حق سید المرسلین میگفتند اندک
 سیاهان باین خیالات فاسده از میرکات و دستان خدا محروم اند و میدانند که حق تعالی در بار او
 خود غیرت دارد که او شان را بغیر خود مشغول نمیکند **و** من ندانم فاعلات فاعلات چه شعر میگویم
 از آب حیات چه قافی اندیشم و لدار من چه گویم مندرش جز دیدار من چه حضرت محمد و رضی الله تعالی
 عن او پر خور وایت کرده اند که شیخ محمد بن الدین بن ابی العیسی جانشین است که بعضی اولیاء که از آنها که بسیار
 ظاهر شده وقت رحلت از زود کرده اند که کاشک از ما از حدیث که امت غلام نبوده اگر کسی گوید که اگر خوارق
 شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این لی الله است حضرت مجد و رضی الله عن او ازین سخن و جواب
 فرموده اند که آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورت و لایحه نیست با خدا کسی ازین مطلع باشد یا نباشد که
 اولیاء الله از ولایت خود اطلاع دارند تا دیگران چه رسد بعد مرگ شمره آن خواهند دید و احتیاج بخوارق
 انبیا است که برائی دعوت خلق اند ضرورت که بر خلق نبوت خود ظاهر کنند و با ثبات رسانند اولیاء دعوت
 میکنند بسوی شریعت چه خود و چه غیره بر دعوت و کافی است علماء و فقها باظهار شریعت دعوت میکنند و اولیاء

بعضی شایسته
 دنیا که گفته اند

شعاع و نور

ولایت حق
 با خدا تعالی

مردان را اول بسوی بجا آوردن ظاهر شریعت حجت میکنند پس آنهارا ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که
 اوقات خود را یاد الهی همور کنی که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل او ظهور نکند و درین دعوت احتیاج کراست
 حجاب دوم آنکه مرد را بشیبه هر ساعت و هر خطه کرامت شیخ در ذات خود بتغیر حال خود می بیند که دل مرده
 او را زنده کرده و بشاگرد و و کاشف سرفراز ساخته زنده گردان مرده فرو عوام کرده کرامت و زنده نمودن
 روح و قلب نزد خاص حقیر است پس کرامت در نظر مردم وجود است و برای عوام در کار نیست فائده پنجم
 علامت ولی است که غایب کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی میفرماید این اولیای که
 لا اله الا الله یعنی نیستند اولیا خدا اگر تعبدان و باطن او نفسی باشد که هرگاه کسی صحبت او نشیند دل
 خود را ملل بیند بخداست و تسبیح بسوی او بیاورد بغیر او امام نژوی از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده که هر که پیش
 خدا از رسول خدا صلی الله علیه و سلم علامت اولیا چیست فرمود آنکه از دیدن آنها خدا یاد آید و این به هم
 و چنین روایت کرده و نیز فرمودی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدستیک اولیا من از
 بندگالی آن هستند که یاد کرده و شوند بیا گردون من و یاد کرده شوم بیا گردون آنها لیکن این دریافت نام
 فی الجمله نسبت میباشد و منکر بودن شخص این دریافت است مگر اگر روی به جبهه نبوده و دیدن
 روی نبی سود نبوده این مراتب تاثیراتی است که در هر ولی میباشد و اگر در باطن و تاثیر قومی باشد نفسیه است
 کند مرد را بسوی خداست و او را بمراتب قرب رساند و او را کمال گویند چنانچه در کمال مراتب بسیار اند و کمال
 هم مراتب بسیارند بعضی اولیا در کمال خود تفوق دارند و کمال تقدیر تاثیر ندارند بعضی کمال تقدیر ندارند لیکن
 بجای که خود رسیده اند دیگر از اهرام میتوان رسانید و اکمل من فضل الله تعالی مقام دوم در آوازه
 طلب حقیقت سعی کردن برای تحصیل کمالات باطنی و اجتناب چرک حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا
 حق تعالی یعنی ای مسلمانان پرستیدان از مضایق خدا کمال پرستیداری یعنی در ظاهر و باطن هر خلاف مرتبه
 خداست که نباشد از حق تعالی و اخلاق کمال متقوا و متقوا واجب میباشد و کمال متقودون و لاجت متقون چنانچه
 ذکر کرده شد در اقل نفس از حد و حد و کبر و باده و عجب و منت و غیر آن که مرتبت آن از کتاب سنت و اجماع
 است که کمال آن شود کمال تقوی چگونه صورت بند و این متعلق است بقضا نفس ترک عیبها که تقوی عبارت از آن است

طلب حقیقت
و اجتناب چرک

کمال تقوی
در مرتبه اول

و معجزت بصلاح جسم که ثمره صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شد و آن را صورتی فانی
قلب گویند و ولایت عبارت از فنائی نفس است و صفیان گفته اند که راهی که ما در صد و نهم می جفت
کلام است یعنی فنائی لطائف خمس عالم ارقاب رتبه و مرتبه حق و باطنی نفس تعینیه لطیفه قلبیه که عبارت از
صلاح جسم است تقوی بکثرت و اقل تعلق خدا و تقوی عبارت است از ایمان و اجابت و برپا کردن
از منتهیات او امی و اقصی و اجابت بدون افلاص و هیچ اعتبار ندارد و قال الله تعالی فاقبلوا منه
الهدی الدینی و برپا کردن منتهیات بدون فنائی نفس صورت نمی بندد پس در کلمات ولایت از فقر النفس
یعنی چون حصول ولایت امر است و بی مقدم نیست و تحلیف بقدر طاقت است و اینها حق و عاقل و
قال الله تعالی ما استعظم علمه و برپا کردن از نام منتهیات خدا هر قدر که توانید پس حکم کرده میشود و آنکه بدین روش
کردن و تلبیس و تحصیل آن واجب و دیگر آنکه چنانچه ولایت را مراتب غیر منتهای است چنانچه سعدی گفته
و مستش فانی دارد سعدی را سخن بیان چه میرود شد مستش و در اینجا بیان آنچه در پیش گفته بودیم مراتب غیر
منتهای دارد و رسول خدا فرمود علی الداعیه و سلم ان اعلمکم و انفعکم بالله فاعلموا و در مراتب قرب
الهی ترقی میکند خوف و خشیت برک غالب میشود و معنی تر میشود و آنکه گویند خدا را بگویند که چون تقوی منتهای
آید پس در ترقی مقامات قرب تحصیل تقوی و اما واجب گفته و طلب ولایت علم الهی از و انزل الله قال الله تعالی
و قل رب زدنی علما یعنی گوی که الهی علم من زیاد کن و تمناعت از مراتب ترقی حرام است بکمال چنانچه
حضرت برناض حضرت خواجہ یاسق بالله حمده الداعیه میفرماید برائی در راه خدا جمله ادب
باید بود و تا جان باقی است در طلب باید بود و زیاده اگر بجا است ریزد چه کم باید کرد و خشک لب باید بود و سوز
روم میفرماید بیست ای برادر بی نهایت در گوی است به هر چه بدو میرساند که راست است حضرت خواجہ یاسق
بالله میفرماید بیست هر جا که تشریف تو میرسد و در العطیسه و تشنه کارم حضرت سید علی السلام فرمود لا یوحی
حتى یبلغ فی العلم و احبنا یعنی همیشه باشیم در سقا که بریم جای که دریا بشو و شیرین جمع میشود که آن گاه
حضرت خضر علیهم السلام فرمود و چون سید علی السلام با حضرت طائی رفتند کل اشدک علی ان
لعلکم و علیکم و الله گفت که ای مناعت کنم ترا آنکه بیا موزی مرا آنچه خدا ترا علم آرد و مسئله چون طلب

ولایت و فناء
نفس است

تعریف تقوی

سعدی

در عبارت کن

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

عالمی و فانی

سلام

در بیان تمام نبوت

روایات بعد تو از رسد پس قطع بهر سه لیکن غلبه حق برای رجوع آوردن بخدمت سرکشی مستحق است
 کافی است چرا که در محبت مردی شکی احتمال ضرر نیست و نفع اگر چه یقین نیست لیکن محتمل البته است پس طلب
 نفع را اگر از اینجا مقصود بدست آید و ملازمت او اجابای دیگر تلاش کند مسئله اگر شخصی بخدمت شیخ نشین
 ماند و در محبت او تاثیر نیافت و ایست بر وی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و اگر مقصود و معبودش شیخ
 باشد بخدا تعالی و این شرک است حضرت عزیزان را بخشنی هر طریقی بطلبند و میفرماید با عی با هر که نشسته
 و نشسته جمیع دولت به روز تو میرسد محبت آن بخت از هزار جمعیتش گریزان میباشد به روز نکند روح عزیزان
 بخت بد لیکن از آن شیخ حسن ظن نبوی که آن شیخ کامل و کامل باشد و نزد او نصیب یکس بود و همچنین اگر
 شیخ کامل کامل باشد ازین جهان رحلت فرمود و مرید در محال ندرسد و ایست که آن مرید محبت شیخ دیگر تلاش
 کند که مقصود خداست حضرت مجدد رضی الله عنه فرمود که صحابه کرام بعد رسول کریم صلی الله علیه و سلم محبت
 ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کرده مقصود ازین بیعت قطعا امور دنیا بود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود
 اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقی است پس طلب کردن شیخ و گریختن است گفت شود که فیض اولیا
 بعد موت آنقدر نیست که ناقص را بعد چکال سیانه الا انما اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد
 پس تمام اهل مدینه آنحضرت خدایا انوقت برابر صحابه باشد و نیز یکس متعلق صحبت اولیا نباشد چگونه
 فیض مرده مثل زنده باشد که در این معنی مستفیض مناسبت شرط است و آن بعد وفات مفقود آری بعد فنا
 و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر که در حیات باشد والله تعالی
 اعلم مسئله اگر ولایت شخصی ثابت شود و مریدان صحبت وی در خود بیند و ایست بر وی که صحبت او را غنیمت
 داند و دامن دولت او محکم گرد و عشق و محبت او در دل خود را شمع گرداند و از جناب الهی رنوح محبت در حق کند
 و در اقبال امر و آنها از زناهای او کوشش بفرماید و او تمام طلب رخصا باشد همیشه آگاه باشد که از خود کوی خفته
 که موجب ناخوشی او شود که رخصا او موجب متاعی است و با غنیمت و ناخوشی سداب فیض فتوحات مسئله تقصیر
 و در آوازه پیغمبر معلوم است که مانع ترقیات است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا ترموا افعالکم فوق
 سموت النبی و لا تحمقوا الله و الله بالحق یخبرکم که بعضی از عیال که و انکه که انفس و امی مسلمان

اشعار و شوق است پس اول در ابتدا و بیست و یکم پس تاویل قول فعل و ضرورت مسئله چنانچه آنرا بطریق تفصیل
 آداب مشایخ حرام است افراط آنها هم در مرتبه که تقصیر لازم آید و جناب الهی از وی نصرا و تعظیم علی علیه السلام
 افرازا کرده پس خدا گفته اند تقصیر در آداب حق تعالی لازم آید و اخص در تعظیم علی رضی الله عنه افراط
 کردند بعضی گفته اند که خدا تعالی در وقت حلول کرده و بعضی گفته اند که در وقت بیسوی و بیست و یکم بعضی بهتر از خلقا
 ثواب گفته اند تقصیر در آداب نه ای تعالی یا رسول خدا یا خلفای شش لازم آید مسئله اولیا را علم شیب نباش
 نگارند عقیدیات بطریق خرق عادات کشف یا الهام آنها را علم دهند و علم شیب در اولیا گفتن کفر است بحال
 تعالی قل لا اقول لكم عبدی خیر منی الله و لا اعلم الغیب یعنی بواسطه محمد صلی الله علیه و سلم بلکه من
 شمارا که نزد من خیر از محبت خداست هر که را خواهم چه در نیکی و چه در علم شیب و ارم قال الله تعالی لا یحبطنکم شیبکم
 علیه السلام کما کنتم فی الله و لا انما یحبطنکم شیبکم و از علم خدا آنچه خدا خواهد آنها را بدان علم دهد و دیگر اوقات
 شایان در عبادت مسئله اگر کسی گوید که خدا و رسول برین عمل گواهان کافرش و اولیا قادر نیستند بر این معجزات
 و اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطاء مدد و اولاد و دفع بلا و مرض و غیر آن بیسوی شان کفر است
 قل لا اقول لكم عبدی خیر منی الله و لا اعلم الغیب یعنی بواسطه محمد صلی الله علیه و سلم ملک نیست من برائی و شریک
 تقصیر را و منزه را از آنچه خدا خواهد مسئله عبادت هر چه خدا را از غیریت زد و در خواستن از غیر حق بیگانه نمیداند
 و ایان که مستعدین برین شایسته علم کرد و در بندگان را که بگویند خاص بر عبادت میکنند الهی و خاص از خود و غیر
 بر عبادت و هر چه چیز ایان باری حضرت پس نذر کردن برائی اولیا جائز نیست که نذر عبادت است و اگر کسی نذر
 کرد و فانی نذر کند که احتراز از معصیت بقدر امکان واجب و اگر قبول کرد و درین جائز نیست که طواف بیت
 حکم نماز و وقایع رسول الله صلی الله علیه و سلم و خانه الیه صلی الله علیه و سلم و بیت الله حکم نماز و

کلمه کفر

مسئله اولیا

خلاف حکم

جائز نیست

آنچه به حال میگویند یا شیخ محمد القادر جلالی شینا الله یا خواهرش المیرزا بی بی شینا الله جان فرست
 و کفرست و اگر ایامی بفرست خواهرش المیرزا بی بی حاجت من روا کن گوید رضا القدر حق تعالی میفرماید
 و الذین یذکرُونَ حُورٌ مَّقْصُودٌ لَّهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ مِّنْ دُونِ الدَّارِ بِمَقَرٍّ مَّا كَانُوا یسْتَوُونَ
 ما سَمَوْا اَنْهَاراً جَدَّتْ سَمَاتٌ مِّنْ دُونِ الدَّارِ بِمَقَرٍّ مَّا كَانُوا یسْتَوُونَ
 القدر شود که خداوند اله عامست و انظار میرسد نه مخصوص محل و آنچه در حدیث آمده و ذکر الانبیاء من العباد
 و ذکر الصالحین منکم که و ذکر المومنین صدقة و ذکر القبرین بکبر و ذکر المومنین انبیاء عبادت و ذکر کردن
 صالحان یعنی اولیا القادر و گناهان است و ذکر کردن موت صدق است و ذکر کردن قبر از بهشت نزدیک
 میکند و او صاحب سند القدر و کسب فیض عن عقل و ذکر کردن عبادت یعنی ذکر علی مرتضی عبادت است
 و او صاحب سند القدر و کسب فیض عن عقل و ذکر کردن عبادت یعنی ذکر علی مرتضی عبادت است
 و اخلاق و میراث شان است تمام و محبت ایشان در دل نشاندن که مبحث نه است و باحوال اخلاق
 و میراث افتد کنند و از مخالفت او صفات شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد صلی الله علیه و سلم با ذکر صفات
 در اذان و اقامت و تشبیه و امتنان عبادت است بقول تعالی و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ یعنی بلند کردیم یاد را
 که است و ذکر تو در کعبه و اذان و تشبیه نام تو با نام من می آید و ذکر خیر او با او پس اگر لاله الله محمد رسول الله
 می آید می نامد علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله تعزیر کرده شود و ذکر محمد صلی الله علیه و سلم هم بر وجهی که در شرح
 وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد گفته باشد روا نباشد مسئله لی بی بی کا دیر بر جاده او
 انبیا سازد باین سلسله اجماع معتقد شده است پس قول بر آنکه ولایت افضل است از نبوت شرعاً باطل
 و تاویل آن که ولایت نبی افضل است از نبوت باطل است کشف مسئله بی بی ولی بر عید نبی میفرماید و تکالیف
 شرعی از مواظقت شود مگر مجذوب که عدم العقل بود که عقل و بلوغ شرعاً تکلیف است و تکالیف شرعی از انبیا
 هم ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است تبلیغ احکام بر انبیا واجب است نماز توحید نبی صلی الله علیه
 و سلم بر وجه واجب بود و نماز صفت و سنت و غیر هم بر دینی واجب مسئله عصمت خاصه انبیاست در اولیا
 گفتن کفرست و عصمت در انظار عبادت است از آنکه ممکن نباشد از وی صدور صغیره و کبیره و در انظار

صحبت

نه

چه از غیر آن
 در اسلام با آن
 فی الحال و با آن
 نیست

اول
 فضیلت
 ولایت
 از نبوت
 باطل است

اولاً

ففضل العالم علی العابد کفضل علی اذنک ان الله و ملائکته و اهل السماوات و الارض حتی الملائکة
فی جحدها و حتی المحدث فی الماء یصلون علی معلم الناس خیر و ایه التومذی عن ابی امامة الباقلی
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر اذنامی شایخند امی تعالی و فرستگان و اهل آسمان و
زمین تا مورچه و ماهی بر آموزنده خیر در و و بیستند مسلم که هر که دعوی ولایت و ارشاد بر روئ کند
برای طلب جاه و ریاست و مال پس او خلیفه شیطان است مثل مسلم که کذاب و من الکلمة من افوتی
علی الله کذباً و ان کان اوفی الی و لم یؤتک الله و کمال ما کنز عیل ما کنز الله و نعمت ظالمتر از کسی
که بر خدا تعالی روئ گوید یا گوید که وی میشود بسوی من حالانکه نشده باشد یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آنچه
خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا باز میسازد و لغو بالهذهها مسلم او لیاریا بامریست که اظهار
نماید انعام حق تعالی که در حق آنها شده و مرتبه و درجه قریبایی که بفضل خود حق تعالی بآنها عطا فرموده چنانکه
قصاید غوث الثقلین و مکاتیب حضرت مجد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از ان مملو است چرا که حق تعالی
میفرماید و اما یغنی عنکم نعمتی پروردگار خود نعمتی که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده -
ان العبد بالنعمة شکری یعنی شکر نعمتی که از او زیاد کرده و و تو که که بایستی شکر گفتن از
از نعمت خدا شکریست و ترک آن کفران نعمت است و این جبریر و غیره از ابی بصره غفاری روایت کرده که
مسلمان بایستی صحابه را بگوید که شکر نعمت آن است که آن را اظهار نماید چرا که حق تعالی میفرماید که شکر کنید
لما کرمکم و اذکم و افاضکم ان الله یحب المتقین و اگر شکر نخواستید که نعمت زیاد خواهم کرد و اگر کفران
نعمت خواهید کرد و هر آینه عذاب من شدید است حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و ویلی در
فردوس و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب بر سر برآمد گفت الحمد لله الذی متیک فی انفس
فان فی احدکم یعنی خود را راست که مرا چنان کرد که کسی بالاتر از من نیست ایست از منبر فرود آمد مردم از و
این سخن پرسیدند گفت گفت ام گریزی شکر نعمت این ابی حاتم از غیر روایت کرده که با حسن بن علی رضی الله
تعالی عنهما ملاقات کردم پس صاحب منوم و از و تقصیر آنرا بگویم که در حدیث پر میم فرمود که اگر مرد
مسلمان علی صانع کند خبر و در از ان مردم خانه خود را درین باب حادث و اقوال صحابه و مصلحان

سیار است اگر گفته شود که حق تعالی از ترکیب نفس خود متفاخر منع فرموده و گفته است لا تعجلن فی نفسکم یعنی
نفس خود را بیجاکی و باهمنگینید جواب داده شود که ترکیب نفس و اسم الهی نفس در صورت هم انقباس دارند لیکن
در حقیقت متفاخر اند اگر کمالات انبفس خود نسبت کند نسبت آن بخالق و اسمش نمایان ترکیب نفس است
و کبر است مذموم و اگر آن نسبت سجده ای تعالی کند و خود را فی نفس خدایند و اندو انقباس خود بوجه عاریت
بگول و قوت الهی آن کمالات و استیلا شکر الهی بخانه آن را اظهار نموده گویند یعنی هر چند در نظر عوام القیاما
وارد لیکن نزد خدا انقباس ندارد و الله یعلم الخفیة بعد من المصطفی حق تعالی میداند نفس را چه از مصلحت
از او الهی الله که از زوال نفس پاک اند صورت نیست مگر اظهار نیست پس این امر اگر از القیاما بجهو باید اعتراض
بروشاید که حسن ظن با سوره است لیکن مرید را باید که از کمالات نفس بمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیاید
نفس خود را همیشه متهم دارد چون بر شیخیگی رسیده بشهادت اکابر الهامات متواتر می شود آن زمان اظهار
کند تا مردم منزلت او دریافته اند استغاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند

فصل در پنج شیخ را بر این سلسله که باید که مسئله باید که شیخ خلیل بن راشد بر افشای القیوم و مرابان و رحیم باشد

پیرمیران که این حقاقت رسول کریم از علیه الصلوة والسلام قال الله تعالی لقد جاءكم رسول بآیات
 البینة من ربکم وعلیهما عیدتکم حرا بصل علیکم بالموئیدین ووفی وعده الله هر آینه آمد شمار رسول بفرس
 شما و شوار است بروی رنجانیدن شمار بصل است بر هدایت شمار بر مسلمانان کمال مهربان است و ترش و
 نباشد و مریان را از بر گنده مگر بخی اسلام بوضیحت بر نمی و شفقت کند و عتف و سخت گوئی نماند که رسول
 کریم چنین بگوید و از تصحیرات شان کرد و باره خود و بنیده عفو کند قال الله تعالی ولعلوا کما یضطر یعنی
 باید که عفو کند و از تصحیرات شان در گذرد و قال الله تعالی فاما کما یضطر من الله فیت فیه و لو کنت فیکما
 فیکما القلب لا یضطر من الله فیت فیه و لو کنت فیکما فیکما القلب لا یضطر من الله فیت فیه و لو کنت فیکما
 رحمت خدا که برشت نرم شی تو بر ای آنها و اگر با آنها بیو دی تو ترش و سخت ال هر آینه بر آنده و شده
 از گرد و پس عفو کن تصحیرات شان و از خدا طلب مغفرت کن برای آنها و مشور کن با آنها در کار
 دین و دود کردن طالبان خدا برای رضایندی خلق حرام است قال الله تعالی ولا تأکلوا أموالکم بینه و

که بگفته یعنی دور کن کسانی را که یاد خدا میکنند صبح و شام الی قول تعالی قَطْرَهُمْ فَهُمْ يَكُونُونَ زِينَةً لِّدَارِهِمْ
یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از مردمان ضعیف الی باید فی الواقع نباشد چرا که ارشاد عباد است
و اخذ اجرت بر عبادت جابر نیست قال الله تعالی وَكَانَ لَقَدْ عَلَيْنَاكَ غَنِيْمَةٌ فَرِيْدَةٌ اَلْحَيُّوْهُمُ اللّٰهُ
یعنی مگر و ان چنانچه از اولیاء و جالبه که اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در ریهائی نیست اجرت کن
مگر بر خدا قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنِّیْ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ یَعْنِیْ بِكُمُ اَمْرًا اَجْرًا اَجْرًا
نیت که اجرت من بخداست تعالی ست رسول کریم صلی الله علیه و سلم برای اسی خلق سیر میفرمودند و میفرمودند
رحمه الله تعالی انی موسی لقد اودی الی کثر من هذا فصدقتمنی رحم کند خدای تعالی بر او من موتی را
که ای که کرده شد بیشتر ازین و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله عنده از پیرمندان و حضرت پیر نور محمد
بدان فی رضی الله عنده نقل کردند که شخصی خود را از مردمان آنحضرت بیگفت روزی آن مرد از راه شقاوت و بیجا
آنحضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار با شر آفت در جوابش این گفتند روزی دیگر آن مرد آمد تا از آن حضرت
توجه گیرد و استغاده نماید و خواستم که او را بمنزله سامع آن حضرت رسانم فرمودند و بر آن مرد متوجه شدند و بسیار
مخلصان را توجه فرمودند و باره او نیز توجه فرمودند فقیر ازین معنی بسیار متکلم شد و از سبب برابر ساقیان
بسا مخلصان از آن جناب ناموس نمودم آنجناب فرمودند که ای مزارع صاحب اگر من او را زبرد و غنیمت بکردم
و توجه بنیدادم حق تعالی از من میرسید که من در سینه تو نور می دیدم کرده بودم و یکی از بندگان این طالب
آن نور آمده و چرا محروم داشتی در آن وقت چگونه میگفتم که الهی این مرد است نام و او بود و لهذا او را محروم دادم
و این جواب مقبول می افتاد چند ماه ساکت ماندم تا تمکلی بعد چند می آن جناب فرمودند که ای بابا اگر چه من را
مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلصان را منافق می برابری کند و الله تعالی علیه السلام من المصطفی الحقیق
کار به دست خداست نفس نمیرسد مگر در میان مخلصان و در این قصد بدان که جناب عبد الله بن ابی بن سلول
منافق را که بابا و جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرد و بود و پشش که من مخلص بود و جناب آنحضرت
زمان حضرت بروی نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت برائی نماز است و درین خطاب رضی الله
ناج آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان کس است که فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده است

الحق تعالی میفرماید: **إِنَّا أَوْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَنَذَرْنَا وَدَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِآذَنِهِ وَسِرِّيًا مَخْفِيًا**
 بدینیکه ترا فرستادیم با شاهد باشی بر اعمال است و آنچه مخفی دهمی که کاران را تو ترسانی از دورت بکار او را
 و در نهانی بسوی خدا باذن او باشی پس از آن روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زاهد است
 و از منی از من بصری روایت کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دوم در که در بنی امیه
 بودند یکی عالم بود که نماز کتوب میخواند و باز در تعلیم مشغول می بود و دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روزه
 همیشه روز و میداشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند غنیمت است
 بر اذنای شما **مقام چهارم** اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه علت موجب قرب الهی چند چیز است
 شش خداست بند خود را بسوی خود این جذب گاهی فی توسط امری باشد آن را عقیبا گویند و اگر شش
 امری باشد و آن متوسط دو چیز است یک استقرا یکی عبادت دوم صحبت انسان کامل یکی پس جذب الهی که
 توسط عبادت باشد آن را نمره عبادت گویند و آنچه توسط صحبت باشد آن را تاثیر شریخ نامند این کلام
 علت فاعلی است و علت فاعلی است خداست که حق تعالی در انسان و ولایت کرده است که در کلام
 از ان خبر میدهد **فَقَضَى اللَّهُ تَعَالَى فُطْرَ الْإِنسَانِ حَتَّىٰ لَمَّا خَلَّصَ مِنْ حُلَمٍ** یعنی پس خداست که حق تعالی بران قابلیت انسان
 پیدا کرده و در حدیث آمده ما من ولود الا وقد ولد علی الفطرة ثم ابواه یهوی دانه او بنصره تا او مجرب
 یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر طبیعت اسلام پس مادر و پدرش او را یهودی یا نصرانی یا
 مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله فرمود صلی الله علیه و سلم الناس حادون کعادین
 الذهب الفضة یعنی جنس انسان گان است مثل گانهای زر و نقره از جنسی زر می یابد و از جنسی نقره و از جنسی
 آهن و مانند آن و موافق قرب الهی و زوال نفس اند و جنس عناصر و خلقت و لطائف عالم هر یک از عبادات
 و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول آن چنانچه هر دو چیز علت اند برای دفع الف
فصل در بیان فی النفس ازین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحسین کمال از دو چیز چاره نیست
 یکی کسب که عبارت است از عبادات و ریاضت موافق تجویز شریخ کامل کمال که دفع موافق کند و از کسب نفس
 و عناصر و تصفیه لطائف عالم مگر آنکه صاحب است لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را از

کرده اند و هم جذب بشیخ کامل که عظامی نسبت و قرب الهی نماید و از حقیقت باور رساند و او را با
 این سلوک را به جذب مقدم دارند و نظریه آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را
 امر کنند یا کار و ریاضت نفس و تصرف خود را در ادا و متوجه دارند تا که لطائف عالم امر فرقی و مستغنی شود
 و نفس با خلایق مرصع از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سایر مقامات عشره متصف شود پس
 سالک مستعد قرب الهی شود و آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدای تعالی و قرب الهی عطا فرماید این
 سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان تکریم عناصر و نفس لطائف
 عالم امر حکم کنند که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه کنند و هر یک لطیفه را نور می ستانند نور ظاهر
 نشود حکم ایند خدای آن لطیفه کنند قلب را نور زرد و روح را نور سرخ و سر را نور سیاه و جوفی را نور سفید و آرا
 خود منبر میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز است و شدت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در آنجا سلوک
 پیروی و از غصه و ناکام رود و لهذا حق تعالی حضرت خواجہ نقشبند را بتقدیم جذب بر سلوک اقام فرموده و مرید را
 اول بتوجه القاء ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب روح و سر و جوفی و داخلی را وصول خود فانی و مستملک شود
 و این سیر را سیر انفسی گویند و در این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف عالم انفسیه و
 و که در تمام بر طرف شود و قرب هم حاصل شود و بعد از آن برای تکریم نفس و قلب مرید را ریاضت امر میکنند
 پس مرید را بر ریاضت و ادا و توجهات شریع تکریم نفس و عناصر هم حاصل شود و این سالک را مجذوب سالک گویند
 و این سیر را از این نهایت فی البدایه گویند که جذب که آخر کار بود را ابتدا مقدم شد و چون بعد از آن
 لطائف عالم امر را ریاضت کرده شد و حصول شدت نفس از عبادات لطائف عالم امر گم شد و ریاضت
 بر وسع آسان گشت و ثواب عبادات بعد فائز لطائف داده شد از این جهات این سیر سهل و آسان
 غده و اگر مرید درین سیر پیش از تکمال میرود و مطلق نمی بدو که ذکر قلب در اول صیحت است و اولاد علم
فصل در بركات عبادات و آنکه از عبادات کامل قرب الهی ترقی می پذیرد که مرید باشد از عبادات انفس
 قرب حاصل شود و لیکن غیر مستعد چه در ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان
 که بالا گفته که عبادت بر علیان بمنزله خلل است و عبادت فی الیسر همچنین فرق است بركات عبادات

اندران چنانچه
 فی البدایه

[illegible]

مسئله ریاضت تنهایی تأثیر صحت برائی از ازاله فوائد نفس و حصول ولایت کفایت نمیکند بلکه
صحت تنهایی که بلاصله کمالات ولایت و کمالات نبوت نیز حاصل میگرداند و تأثیر صلاح کسانی که
تبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هم بر اینی دفع رذایل نفس و حصول
ولایت کفایت نمیکند لیکن در آن شباهت که در یک وجه است کفایت کند بلکه در معانی تأثیر صحت اگر
اولیا بدون ریاضت مرتبه آنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذب از کسب ولی بدست آید بدون ریاضت و
سلوک آن است مسئله جذب الهی که بواسطه انبیاء علیهم السلام است اعتبار صرف است همچنین بواسطه
ایمان است و آنچه بواسطه اولیا است هدایت صرف است که موقوف است بر نیابت و آنچه بواسطه ارباب
کمالات نبوت است اصحاب باشند یا غیر آن اعتبار است که در آن بوی هدایت یا هدایت است که در آن
بوی اعتبار است اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لائق است و الله یحب الی الله یحب الی الله و الله
یحب الی الله و الله یحب الی الله میگوید هر که را خدای تعالی بوی او برگزیده می کند و هدایت می کند
سوی را که رجوع می کند مسئله جذب مطلق که عبارت است از اجتناب از آنچه انبیاء را می باشد بسبب
مناسبت با مبدأ فیاض اولیا را هم دست می دهد لیکن بعد حصول مناسبت نام با حق تعالی چرا که مانع
از جذب مطلق عدم مناسبت بوده و آن مناسبت بتبدل شدن معلوم شد که معنی چون بسیر مرتبه
واصل شود و دیگر منزل طی کرده بمقام محبوبیت رسد و متابعت رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
محبوب خدا گردد و درین وقت اعتبار با و به نیابت موقوف نه باشد پس از آن چنانچه ترقیات او را خواست
بسیر مراد می خواهد شد مسئله گاه باشد که اجتناب و جذب مطلق مرید را در سطح او در دست نداده باشند
پس درین صورت مرید از هر افضل شود مراد می آید شرح مانع الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استاد می را بر وی نگذارند و از حسن پرسیدند که مرشد تو
کیست فرمود که پیش ازین مرید اسلام بنی شیش بود اکنون ده درویش است و پنج در آسمان است و پنج
در زمین است از شیش پرسید و شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین حاد رو با ش بود اکنون از دو رو
میخورد و در بای نبوت و در بای فقرت مسئله هر چند مرید از هر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ

بر گردن او باقی است حق تعالی چون مذکور شد که ترقی در قرب از سه چیز است برکات عبادت و تأثیرش
و جذب مطلق پس هر یک از این برکات عبادات قوت و وسعت و افرینش حاصل میشود لیکن در یک مقام
در ترقی از مقامی بقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و از ان بولایت علیا و از انجا کمالات نبوت
نموده شد و از تأثیر محبت ترقی از مقامی بقامی حاصل میشود و از جذب مطلق ترقیات از
مقامی بقامی الی ماشاء الله تعالی دست میدهد و الله تعالی اعلم

فصل در استعداد و امکان حق سبحانه تعالی در انسان استعداد و معرفت خود نهاده و آن استعداد
مستلزم برایت بافضل است قال الله تعالی لقد خلقنا الانسان في احسن تقویر کم و در مذکور
ساختن این را از انبیا و اولیا و صلوات الله علیهم یعنی هر آینه پیدا کردن انسان را در بهترین کیفیت یعنی استعداد
کمال است و در پیشتر و در ویم او را پائین تر از پائین تا آنکه مثل خود را یا چیزی تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان
آورد و عمل صالح کرد و قال علیه السلام ما من مولود الا و قد یولد علی فطره فیه فطریه و فطریه الله الحمد میث
لیکن اقرا و انسانی در کیفیت استعداد و مختلف و قال علیه السلام الناس معادن کعادن الذهب الفضة
یعنی آنکه در این جماعت عبادت حیا که در اسلام اذ افتخروا پس چنانچه در معادن اختلاف است که ابله است و ذهب
در حد آن آهن و نحاس نیست و ابله است آهن در حد آن و ذهب است چنانکه از انسان فی قابلیات متعارف
دارند قال الله تعالی و قد خلقناکم احراراً و نحن بریه سیکه خدا شما را بر چند طور پیدا کرد و این کیفیات تا
اندر صفات نفس و عن امر از شدت و ضعف و مانند آن در ابله است و فضائل هر دو جای نظام هر مشو و خیار
فی الجماعه و چنانکه فی الانبیاء و بر آن ولادت میکنند یعنی اکبر تعجب کرد و در حق عمر فرمود احسب آدمی
تقابل یقیناً و چنانکه فی الانبیاء و در حق سبب در اختلاف استعداد انسانی که طریقی او ظلال اسماء الهی
یا ظلال یک مرتبه یا دو مرتبه یا صد مرتبه و یا علیه الله تعالی و نیز بعضی ظلال اسماء الهی و بعضی ظلال
اسم الفضل این نوع استعداد و بر آن است که هر کس بعد از تعین او ظلال اسم الهی است هر آینه بعد از ایت خواهد
رسید و هر کس بعد از تعین اسم الفضل است او هر چند گمراه خواهد بود لیکن از بودن بعد از تعین شخص ظلال
اسم الهی و این است که بر وجه ولادت رسد اما هر کس در حق تعالی الفضل خود بر وجه رسد آن زمان تفرقه

والیکم و عمر از یک طبعیت پیدا کند و اندر رسول کریم عبد المذنب جعفر را فرمودند که تو از طبعیت من پیدا
 شده و پدر تو با من ششگان در آسمان طیاران می کند و جان من است که خاکی که حق تعالی برای من پیغمبری مهیا کرده
 باشد و از بدو خلقت زمین آن را با نور برکات و نزول رحمت پرورش کرده باشد از جمله آن چیز می تعبیه
 مانده باشد که خیر یا بد شخصی از او پدید آید و این امر عقلا محال نیست و از شرع استفاد و از کشف ثابته می شود
 این می در اصطلاح اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان می بیند که گویند او را صاحب
 از جواهر و اجساد دیگران از آب و گل مسلمه اصالت هر چه موجب فضل است اما تفصیلت
 صاحب اصالت هر یک از تفصیلت شان با جهل ثابت است لازم نمی آید نمی بیند که عبد المذنب جعفر
 را موجب نفس حدیث صاحب اصالت است حال آنکه عثمان و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم از او افضل است و با
 مقام پنجم در مقامات قرآنی بدانکه حق سبحانه و تعالی موصوف است بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه
 و صفات سلویه و اسمای حسنیه مناسبت قرآن و حدیث بدان مطلق است و از کشف او پدید ثابت است که سایر
 و صفات الهی از اطلاق اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی تعینات
 دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و مشرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی از اطلاق باشند خود و محد و الف ثانی
 رضی الله عنه در مکتوب خود و بیست و دوم از جمله ثالث نوشته اند که واجب تعالی از نظر نبویه که نقل می شود
 تولید مثل است و متنی از شایسته عدم کمال لطافت اصلی هرگاه محمد صلی الله علیه و سلم از لطافت ظل نبود خدا
 محمد را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از اطلاق آن نیست که عوام آن را فهمند بلکه مراد آن است که لطافت
 انداز مخلوقات الهی که آن را نسبت تمام است با سایر صفات الهی که بدان مناسبت واسطه میشوند بر آن
 رسانند که غیر وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمی که برین نسبت آن را بنا بر مسامحت ظل
 گفته میشود و یا در محال میگرداند و دانسته میشود و چنانچه حضرت محمد و در همان مکتوب نوشته اند که این قسم
 علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و کون شریک ما به ثبوت آن وارد نشده است و هر چه از
 معارف مکتوبه است موجود در خارج بالذات و بلا استقلال حضرت ذات است و صفات ثانیه حقیقیه
 او تعالی و تقدس با سوا می آن هر چه باشد یا بجا و او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث

نسب
 تعینات
 تحقیق
 محال

و هر چه مخلوق ظل خالق نیست این عالم ظلمات عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و گشتان کشتان
 باصل می برود و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمت
 تو گشتند و لا محقق است حجابات و جهده ما انشعق ایبه بصیرت مخلوقه یعنی بر سبب تکامل برای تعالی
 بقضا و هزار حجاب از نور و ظلمت اگر در هر حجاب در آن حجابها که گشته می سوخت رشتنی روی او با نهایت
 اسرار از خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجاب الهی که تو گشتند و لا محقق است حجابات و جهده
 ما انشعق ایبه بصیرت مخلوقه یعنی حجاب او تعالی نور است اگر در هر حجاب هر آنکه می سوخت رشتنی
 روی او با نهایت اسرار از خلق او در حدیثی دیگر آمده است که جبریل گفت یا شهید و نوت من الله و نوت ما کذو
 به قضا فقال کیف کان یا جبریل قال کان یعنی و بین سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزد من
 شدم من از خدا بحدی که گاهی نزدیک نشده بودم او را همچنین آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چگونه بود
 ای جبریل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده نور بود شاید که مرا درین حجاب چون ظلال یا شنیدی
 اگر خلقت ظلال نبود می عالم معدوم شدی لقاد و لا تراه تعالین المصلین یعنی بسبب پیروی و ابود
 ذات او از عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب برای کثرت می آید و آنچه در حدیث حجب نور و ظلمت وارد
 شد و توفیق قول صوفیان است که مبادی تعینات پوشین حجب نورانی اند که ظلال اسم الیادی از مبادی
 تعینات کفار حجب للامانی اند که ظلال اسم الفضل از غوث الثقلین می فرماید عینیت غرقت حجبی المحجب حتی
 و صلی الی و مقادیر که کمال جلدی قادر دانسته به یعنی و دریم تمام حجابها که رسیدیم من جای که بود جد کن
 پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تمام کردم آنچه حجب ظلال که ولایت صغری از ان عبارت است و
 رسیدیم به رتبه محمد صلی الله علیه و سلم که در مرتبه صفات است که آن را ولایت کبری نامند سوال اسماء
 بر صفات الهی و ظلال آنها پس در تعین آن انسان بیگویند جواب چون دانستید که ان الله تعالی
 انکین تعالون پس بر آن صفات و ظلال برای رسانیدن فیض الهی از وجود توابع وجود و اسرار
 سوال تعین هر شخصی فرع وجود است با همین وجه چنانچه در حلقه مقرر است پس اسماء صفات با نفسها
 بر مبادی تعینات عالم می تواند شد پس وجود ظلال چه در کار است و اگر مبادی تعینات نمی تواند شد پس مبادی

بیچ
 مخلوق
 خلق
 نیست

عالم می تواند شد پس وجود خلل چه در کاست و اگر مبادی تعینات می تواند شد پس مبادی تعینات
انبیاء و ملائکه چگونه شد و جواب آنکه مبادی تعینات می تواند شد لیکن در پیدایش خلل
و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض می تواند بود و الله تعالی اعلم اگر تمام مبادی تعینات
صفات و اسباب انفس با هم می بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه معدوم می بودند و مقتضای ذات
هر یک جذب مطلق می بودند مقتضای صفات جلالی و جلالی آن بود که بعضی روشن باشند و بعضی
و بعضی صاف و بعضی فاسق تا آنکه رحمت و قهر و غیره صفات هم همه ظهور آید قال الله تعالی و کونوا
لا یبدا کل نفس هکذا ها و لکن حق القول بیتی که ممکن است که بعضی از صفات و احوال بعضی از
موجودات هم بر آینه مبدییم کبریا با باریت اند لیکن ثابت شده است تقدیر از حق هر آنچه را که در
جهنم از جنیان و آدمیان قائلند تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکه آنست که در صفات الهی اعتبار
جاری است کی حجت وجود نشان فی انفس با هم حجت قیام شدن بذات حق تعالی پس صفات از
حجت اول مرئی انبیا از حجت ثانی و مرئی ملائکه از پس ولایت ملائکه نسبت به ولایت انبیا اعظم و اقرب
به سوی خدا می تعالی لیکن ملائکه از مقام خود ترقی نیست که مفهوم مکرر و قضا و قدر ملائکه مقام معلوم می
نست کسی از این یعنی ملائکه اگر مقام معلوم که ترقی از آن نیست و انبیا از رقیات است هم مقام
ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولی العزم اند الی غیر ذلک ازین جهت انبیا
از ملائکه افضل گشته اند چنانچه عقیده اهل حق است چون باین همه تمهید مذکور شد پس باید که بسبب نسبت
و محاببت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و تاثیر صحبت آن سرور علیه الصلوٰه و
السلام کثیره چون صوفی از مقام خود در اقریت حق سبحانه تعالی ترقی می کند باینکه آن صوفی را با جناب
الهی آن قدر قرب بهم رسد که اصل او را مستحق ثلث را که مبدء تعین است است آن زمان بر صوفی
اور اصطلاح اطلاق می گردد یعنی شود و مراتب قرب هر چند چون و چگونه اند لیکن در عالم مثال تمام
عالم بصورت واحد و نظر کشنده می آید و آن را عالم امکان میگویند و عرض مجید بصورت قطره واحد
نظر می آید و در توحشانی عناصر را بعد از نفسش وجود می گردد و الطالع چنانچه در عالم امر و قوس توانی

ظاهر می شود و از گذشته آن ظلال اسماء صفات هم بصورت دائره ظهور می شود و صوفی خود را
 در عالم مثال می بیند که با سیر میکند و ترقی می نماید و بعد می که در دائره ظلال داخل می شود و با اصل خود
 می رسد و در رنگ اصل می باشد و بعد اصل باقی می بیند و خود را در آن فانی بسته ملک می بیند و نفسی که
 از خود بر پیش می بیند و آخر نمی باشد و بعد اصل باقی می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و
 این دائره ظلال را درجه اول و دوم و ولایت اولیا باشد که اولیا همین ظلال را در درجه صفات گفتند و
 صفات همین ذات است و در حالت سکر با آن فانی شده اند بعد از آن چون از سکر بیدار میشوند
 ترقی کرده و در دائره ظلال سیر واقع شود آن سیر را سیر فی الله گویند و در حقیقت این سیر الی الله
 قائم به بیان می باشد که هر چند صفات حقیقه حق تعالی بهجت اند و بهشت اند و اینها پنج علم کلام بران
 حکم کرده اند اما جزئیات آن صفات و غیر اینها نیست بلکه از اسماء حسنی تعبیراتی بودند و بعد آن احادیث دیگر
 اسما و در مرتبه هزار اسم مذکور شده اما در آن مشخص نباید داشت که نهایت ندارد و حق تعالی میفرماید
 وَ لَوْ أَنَّ مَكْرِي الْأَوْغْرَيْنِ فَعَرَفُوا أَكْثَرَ مَا أَكْرَمُوا وَ لَوْ أَنَّ مَكْرِي الْأَوْغْرَيْنِ فَعَرَفُوا أَكْثَرَ مَا أَكْرَمُوا
 یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم شوند و دریا و بهشت و دریا و دیگر این چنین سیاهی باشد در کلمات الهی
 بی پایان تر است یعنی کلمات معانی که بر صفات و کمالات و آلات و ان تمام شوند چنانچه سعدی گفته
 بدیست جسمش غباری دارد و ز سحرش را سخن پایان چه میراثش مستحق و دریا همچنان باقی
 چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند حق تعالی میفرماید آیة مَا قَدْ كُنْ
 كَيْفَ وَمَا جَنَّدَ اللَّهُ كَيْفَ بِعَيْنِهِ هَرَجَ وَ زُشَامَ فَنِي سَت وَ هَرَجَ وَ زُشَامَ فَنِي سَت وَ هَرَجَ وَ زُشَامَ فَنِي سَت
 پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال می بتجلیل سیر کنند با الا با قطع نشود و لیکن هر کس
 در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدار است می کند و نیز ظل را ظلی باشد و آن را ظلی و دیگر در مرتبه
 ثانیه و ثالیه و رابعه الی باشد الله می باشد صوفی در مرتبه ترقی می که با اصل خود می رسد و در آن فانی می شود
 و از آن ترقی کرده و در اصل آن فانی می شود و همچنین بهر ظل که میرسد خود را در آن فانی بسته ملک می بیند
 و بوجوه آن باقی می نماید چون ست معانی بیت سولانی روحی که گفته بدیست بقصد و هم که قالب و دیوار

بیان
 این
 تعالی
 در حقیقت
 و این

بیت سولانی

آنچه پیش از این بیان شده است و بعد از آن اگر عنایت شامل حال صوفی شود از آن جا عروج واقع شود و بعد از آن
 پیوسته به اصل علی علیه السلام و منقول در واره اسماء و صفات میسر گردد و اگر اصل این دو از ظلال است و دیگر
 در آن واقع شود و میر فی الله خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیاء علیهم السلام است
 و اگر آن را به حیث است این دولت رسیده هر که از رسیده نهایت عروج لطائف بچکاد عالم امر نهایت این
 واره است بعد از آن شخص فضل الهی جل شانه ازین مقام عروج واقع شود و سر و اثر حصول اینها خواهد بود
 اگر گشت آن واره اصول و بعد از طی آن واره قوتانی نظام پیش و حضرت مجدد الف ثانی میفرماید که چون
 خیر قومی ظاهر شده بهمان کس اختصار کرده اند درین سیرت خواهد بود که بران اطلاع بخشدند
 و این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شدند مجرب و اعتبارات اند و حضرت ذات تعالی و تقدس حصول
 کمالات این اصول سه گانه مخصوص نفس مطمئنه است و حصول الطینان نفس همدین و وطن میسر گردد و
 و در این مقام مشرب صدر حاصل می شود و سالک با سلام حقیقی مشرب میگرد و نفس مطمئنه بتوفیق
 صمد بطوس می فرماید و بمقام رضا ارتقا می نماید این و وطن منتهائی ولایت کبری انبیاء است حضرت مجدد
 می فرماید که چون سیرت را این جابرا ندیم متوجه شدم که کار تمام شدند آوا و اند که این همه تفصیل اسم الطاهر
 شد که یک بازوی طیران است و اسم الباطن متعلق از مبادی قیقت دارد علی است و شرح برین سیرت چون قدم نهاد
 در ولایت علیا و ولایت ملائکه حضرت مجدد و میده مایند که بعد از حصول دو جناح اسم الطاهر و اسم الباطن چون
 طیران واقع شد معلوم شد که ترقیات با اصالت نصیب مختصاری است و مختصرا می و مختصرا می
 ملائکه را ازین مختصر سگانه نصیب است چنانچه وارده شده که بعضی از ملائکه از نار و بلع مخلوق اند و بعضی
 شان بعضی از جن جمیع بین الملکات است و فوق آن افضل الهی چون سیوا واقع شود شروع در کمالات
 نبوت خواهد بود و حصول این کمالات مخصوص انبیاء علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت است کمالی بعد از
 انبیاء نیز به حیث است از آن کمالات نصیب است و در میان لطائف انسانی خط و افراز بین کمالات حضرت
 خاک است و در عنایه و لطائف عالم خلق و عالم مراتب آن هستند و چون این مختصر منقوش بشیرت
 خواص بشیرت خواص ملائکه افضل گشته کمالات جمیع ولایت صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالات نبوت

صلوات
نماز صلاهی
و بعد از نماز
نمی شود آنکه
تکلیف

حضرت عروة الوثقی می فرماید که استسقاء آنکه در حین اقامی صلوات است نفس را در آن خفگی نیست و در
حین التذافر و زوال و خفان است و در تبه نماز و تیار تبه و سبک و آخرت حضرت مجتهد می فرماید که در وقت
ردیست که سرور عالمیان را در شب معراج و بهشت میسر شده بود و دنیا در نماز میسر می شد و لهذا
فرموده صلوات معرجه المومنین فرموده آنکه آنکه بگوید من اللوب فی الصلوات حضرت عروة الوثقی
می فرماید که چند در دنیا ردیست نیست اما کالردیست است یعنی در نماز حضرت مجتهد می فرماید که مرتبه
مستحسن که فوق حقیقت صلوات است استسقاء معبودیت حرف است و آن فوق را ثابت است
و آن موطن و معنی نیز گویای می نماید اگر چه چون باشد اقامت کل انبیاء و اکابر اولیا علیهم السلام را بر
تا نهایت مقام حقیقت صلوات است و فوق این مقام معبودیت حرف است که هیچ کس نمی تواند از آن ردیست
میسر نیست لیکن آنچه سجد که نظر از آن جا منع نه فرموده اند و بقیه را استسقاء و گنجایش داده.
مصرعه ملاودی اگر این هم نبودی به حقیقت که لا اله الا الله درین موطن محقق می شود و حسن لا اله الا الله
نسبت بحال مبتدیان لا معبود الا الله چنانچه در خارج معنی این کلمه قرار می آید و لا معبود الا الله و لا معبود الا الله
بجمله یا است و لا معبود الا الله و لا معبود الا الله و لا معبود الا الله و لا معبود الا الله و لا معبود الا الله
بعبادت صلوات است نه عبادت و دیگر مگر تکمیل صلوات در فرمایند و نقص آن را تلافی کنند.
فصل در ولایت صغری اکثر اولیا که سوامی یک مقام ولایت که حضرت مجتهد رضی الله عنه
آن را ولایت صغری نامند چون دیگر مقام ثابت نمی کنند تعیین اولی که آن را بوجدت تعبیری کنند
و مرتبه احوال و حقیقت صغری گویند و تعیین ثانی که بوجدت تعبیری کنند و مرتبه تفصیل و حقیقت
ممکنات می گویند و در جهان مقام اثبات می نمایند و حضرت مجتهد رضی الله عنه می فرماید که ولایت
صغری دایره ظلال حقایق ممکنات است سوامی انبیاء و ملائکه علیهم السلام حقایق انبیاء یعنی مبادی
تعیینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری تشریف کرده شد و حقایق ملائکه بولایت علیا تعبیر
گردد و فرق بین ولایتین سبب گردد و لفظ علی از ولایت کبری میجوید و میگوید که آن را بوجدت
ایشان العلم تعبیر فرموده و این کشف آن حضرت پیش از وصول کلمات نبوت بود بعد از آن که کلمات

بنوت و رسالت داد و لغرم مشرف شد بر آن حضرت ظاهر شد که نقیین اول نقیین و جودی است که رب
ابرار و غلبه بر جهان است و مرکز که اشرف و اصیل از نامی اوست بخود محمدی است بعد از آن بر آن حضرت
ظاهر شد که نقیین اول صفت حب است محیط و اثره خلقت که بعد از نقیین غلبه بر زمان اید و اسم علیه السلام
و مرکز محبت است چون بزرگتر رسیده شود آن هم و اثره ظاهر می شود که محیط آن محبت صرفه است که بعد از نقیین
سوی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که بعد از نقیین رسول کریم است صلی الله علیه و سلم
و آن مرکز چون و اثره ظاهر می شود محیط آن مترجم است و مرکز آن محبوبیت صرفه در آن حقیقه استحقاق است
معامله محبوبیت مترجم با اسم مبارک محمد تعالی دارد و محبوبیت صرفه با اسم مبارک احمد صلی الله علیه و سلم پس
برائی سرور کائنات و ولایت است ولایت محبوبیت مترجم که آن را حقیقه محمدیه گویند و ولایت محبوبیت
صرفه که آن را حقیقه احمدیه گویند و نقیین اول است فوق آن لا نقیین است که در آن سیر قدی انجاش
نیست و ترقی فوق نقیین اول که حقیقه احمدیه است ممکن نیست لیکن قریب مرض موت و از فرم حضرت محمد
رضی الله عنه را بنیت و غلبه بر رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ترقی از آن جا که واقع شده بسیر نظری بود پس
قدیمی حضرت عروه الوثقی میفرماید که این حسن از آن مترجمی مجدد در جهان مجلس استفاده نموده سوال
و جملتعارض گفت اولیا و گفت حضرت مجدد و نقیین اول چیست جواب حضرت مجددی و نقیین اول
شی بییط است که خود را باصل شی و انما ید و سالک را بخود گرفتاری سازد پس آنان در نقیین غلبه بر اول
که در وقت شروع بر عارف بر اصل نقیین اول که نقیین جمعی است ظاهر شد سوال علم از صفات حقیقه
و ب از صفات انما ید و وجود و ب حسب اصبق است چه حسب فرع و بود است آنها را نقیین جمعی گفتن است
نیاید جواب علم از صفات حقیقه است داخل مرتبه لا نقیین است و میادی نقیینات همه اعتبارات است
اول اعتبار که نظیر آن حسب است اگر حسب نبود می هیچ مخلوق نشد می دور حدیث قدسی آمد و است گفت
مختصا فاحسب ان اعراف اعتباراتی وجود است که مقصد مبارک است نقیین و دو گو یا نقل است نقیین جمعی را
حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و هم ذات خود را میداند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند
و اثره ولایت کبری ولایت ملیات و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات چون که در مرتبه علم است

بوصول بان کمالات نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم است و تحقیر قرآن و تحقیر صلوة و تحقیر
سرفرازی اعتبارات انفس الامر خارج از مرتبه علم که آن را وجود نفس الامر است مثلاً زید در خارج موجود است
و وجود او امری است اعتباری که در خارج موجود نیست اما اعتباری که موقوف بر اعتبار اعتبار باشد بلکه
انفس الامر است چنانچه حضرت مجدد بطور سوال و جواب فرمود سوال تعیین اول وجود است
و وجود او در خارج موجود نیست نزد این نبرد گواران چیزی بجز ذات خدای تعالی موجود نیست و
و اگر آن خارج از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گویم لازم آید که تعیین علمی از و سابق
باشد آن خلاف مقدور است جواب امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گویم بان معنی که مادر آ
علم او را هم خبری است بنابراین در دو الله سبحانه اعلام حضرت عروه الوثقی می فرماید که باید دانست که معنی
تعیین اول تعیین ثانی آن نیست که معنی تعالی منزل کرده حسب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور است
که لائق است بتبذیر و مناسب کلام انبیاست علیهم السلام یعنی صادر اول رسول فرمود و صلوة الله

فصل باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقانیت صوفی را دو حالت است یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بصفائی و آزادگیا اسماء پاک و شکر الیک و کثرت لا یعنی باو کن نام پروردگار خود را و منقطع شود از دنیا و بسوی او منقطع شدنی و دوم رجوع عن الله باشد یعنی باز بجهت دنیا بخلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است حق تعالی می فرماید **لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ دُجَّةً يَنْفَخُ كَرِيمًا** را فرشته که روی بهم بصورت مردی کردی اگر فرشته را بچهره می می فرستادم او را بصفتان دنیا می ساختم تا در میان مغیض و مستغیض مناسبت باشد که فی مناسبت اخذ فیض نمی شود و در حالت اولی در نظر کشفی چنان می نماید که گویا از جناب حق بسوی خلق می آید درین حالت صوفی غلبین میشود و هر قدر که نزول تمام باشد فیض او در عالم بسیار صراحت میکند **فَانْصَرَفَ** خواندن سوره سجده و در عروج تأثیر دارد

فصل این چهار مقامالات در عروج است که در میان آمده بعد از سال حق تعالی بجهت و الف نمانی عطا اگر کسی از اولیا سابق بان لب زد شود این بهیمنی بران است که در میان انهم سال بقبر است

منی
تعیین
اولی

بدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیاء مبعوث میشوند حق تعالی می فرماید و این فی قریه الا انزلنا
 فی شریک و بعضی نبوی و بعضی شریک مگر آنکه گذشت و روی پیغمبر است و بعضی از آنها بر سر رسالت
 میرسد چنانچه در حدیث است حد و انبیاء یک لک و بیست و چهار هزار و عدد در سل سصد و
 سیصدست و بعد از سال باقریب آن پیغمبری اولو العزم مبعوث میشوند بعد از سال از آدم
 نوح علیهم السلام و یحیی و عیسی و بعد از ابراهیم و بعد از موسی و بعد از عیسی علیه السلام و بعد از محمد رسول الله صلی
 علیه و سلم خاتم النبیین شد و بعد وفات او اولیاء راست او در بدایت خلق نیابت آن حضرت کردند
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود المصلی و زنة الانبیاء یعنی علما و اشراف پیغمبران اند
 و در میان آنها شخصی مثل رسولان و در میان انبیاء سر هر صد بنی فضل امتیاز یافته و تجدد
 کرده بودند و در آخر آن حضرت علیه السلام روایت کرد که ذلک الله بیست و شصت هزار و سیصد
 علی رأس مائة سنة من بعد نبیها یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد در این امت بر
 هر صد شخصی را که تجدد یزدین کند و چون هزار گذشت و نوبت اولو العزم رسید حق تعالی موافق
 عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سال اولیاء مجددان مثل اولو العزم باشد
 و انبیاء و رسولان و ائمه از قبیل طینت رسول کریم صلی الله علیه و سلم آفرید و این مقامات و کمالات
 را که کسی ندیده بود و لطیف و این کمالات در آخر زمان شافع و جلوه گر گردانید از ابن امام حسن
 صادق رضی الله عنه روایت میکنند و از پدر و جد خود رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فرمود البشر و او استیشر و انما مثل امتی مثل غیث لا یدری الغنم خیر ام اوله او که لایق
 اشعه فوجا منها عاکما کذا اشعه فوجا منها عاکما کذلک منوها فوجا ان یکن عینها و عینها عینها
 و احبها حسنک حسن فحشی و او استیشر و غش باشد بر سببیکه حال است من مانند عال باران
 ست در یافته نمی شود که آخر آن بهتر است یا اول آن یا حال است من مانند بارخ ست غول نمید
 می شوم من از آن باغی قسمی از میوه سالی و قسمی دیگر شاید که قسم آخر آن پنهان تر باشد و در
 پنهان تر می غیبی تر باشد و حق و خوب تر باشد و خوبی و از ابی هریره در کتاب الزوهر می آورد

و همچنین از ابن عباس مروی است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم من تمسک بسنتی
عند فساد متی فله اجر مائتة شهید - یعنی هر که لازم گیرد سنت مرا نزد فساد شدن آن است
من اورا ثواب صد شهید باشد ازین احادیث معلوم میشود که اجتناب مردم در آخر زمان باشند که در
علوم و کمالات شان پدید آید و توحیق ترویج یک قریب شوند و دیگران و هر که سنت را محکم گیرد و در زمان فساد
است و علی کفر معاصی و از ثواب برابر صد شهید باشد و الله اعلم

خاتمه در سلوک نقش بندیه

جمیع مسلمانان را خصوصاً احرار و فقیان طریقه نقشبندی را که بنامی طریقه شان مختصرت بر اتباع سنت
 لازمست که خدمت خود و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و محرمات و مکروهات و مشبهات و
 منکرین پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عبادات و عادات و ریاضت و جهاد اکبر و اتباع سنت کوشند
 خصوصاً در اتباع فرائض و واجبات و پرستش کردن از مکروهات و مشبهات رعایت سنت محکم گیرند
 در طهارت بدن و ثوب و مکان و سایر شریکات نماز احتیاطاً کلی نمایند اما در طهارت ظاهری بر حسب واد
 ترسانند که مذموم است و نماز بیچنگاه و در ساجده بجا نهد گذارند بقیه سبک بخورند و اولی فوت نشود گذشت
 و بجهت کسان را امام طلب نمایند و حدیث آمده الامام ضایع یعنی نماز معتقدی در زمان نماز تمام
 پس هر قدر که امام کامل عبادت نماز کامل تر میسر میشود و وجه از دست نمیدهند و جمیع منکر و آداب
 نماز را رعایت کنند و نماز باطمینان تمام گذارند و قرآن بشیخ و بخواجیه حسن صوت بی گشای خوانند
 نماز را در اوقات مستحب او کرده باشند و سنن را بنده که در اواز و در رکعت اند و نماز تهجد که آن هم سنت
 است و است از دست ندهند و روزه مادر رمضان المبارک با احتیاط ادا کنند و از سخن لغوی و گناه یا
 غیبت ثواب روزه از دست ندهند و نماز تراویح و تفریق آن و احتکاف عشره اخیره و مادر رمضان لازم
 گیرند و لیلة القدر را جوینان باشند و اوقات ذکر را معمور دارند و اگر مالک انصاب نامی باشند
 انانی را که در فرائض است لیکن حدیث باب سنت آن است که نهاده از حاجت ضروری مال بگناه نهند

رسول کریم صلی الله علیه و سلم یک یک را از انواع مظهرات اجداد فتح خیر و رسالتی ششصدین جو
 در میامید و در یک خود یک و نیم مجاهدی داشتند و از کسب حلال خورده باشند و درین و شش و شصت
 حضور رعایت مسائل قد لازم کردند و از شبهات پرستیز نمایند و دادای حقوق الناس می بیند نماید اگر در
 ادای حقوق انصاف و رفع شود و از بدعت بی قاعده رسول کریم صلی الله علیه و سلم و بران نظام قوی است
 اما حقوق الناس در شش نمی آیند و محکم نیست پیروان است اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد و برین و نه
 به خوف قوت اکثر ائمه و سنن از آن باز ماند بهتر باشد و برین باب کلامی مختصر نوشت و شد تفصیل آن از
 نقد و مدح باجست بعد ادائی قرائض و واجبات و اجتناب از مکرویات و شبهات بر موفی لازم است
 که اوقات ذکر الهی هموار نموده در لطافت نگذارد و در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعنی که
 ذکر خدا می نکرد و به باشند پیش از فنا فی نفس بکثرت نوافل و تلاوت قرآن ترقی در قرب دست نداده
 حق تعالی می فرماید **لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الْمَلَائِكَةِ بَعْضُ قُرْآنٍ رَابِعُونَ** یا کسی حسرت نکند چنانچه مظهرات ظاهر می شرط
 نماز است بدون طهارت از زدن اهل نفس بر کلمات نماز تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در مظهر از الکفر بکلمه
لا اله الا الله است چنین از الکفر یعنی از کلمه **لا اله الا الله** می شود رسول کریم می فرماید جدد و ایمان کفر یعنی
 ایمان خود را نازد که بدین مردم پرسیدند چگونه ایمان را نازد که کنیم فرمود **یا مکرر کلمه طیبه لا اله الا الله سبع** شایخ
 سلاسل برای مریدان همین ذکر **لا اله الا الله** مقرر داشته اند بعضی بجهری گویند و از آن می جویند و
 نقش بند که چهار ابدعت داشته اند که بعضی گفتند کرده اند پس برای فدا می قلب و غیره لطائف عالم امر
 ذکر **لا اله الا الله** بخشش مفید می دانند دوم را زیر ناف بند کرده و دلار او خیال از ناف تا دماغ و کلمه الله را
 از دماغ بر دوش راست تا طیف روح که زیر پستان راست است فرو می آرند و کلمه **لا اله الا الله** از پنجه قلب
 که زیر پستان چپ است خرب می کنند این چنین بلا خطه مصحح که هیچ مقصود نیست جز ذات پاک و بر رعایت
 طلاق معین می آرند و این را و خوف عددی گویند این عمل از خواجیه الخانی نبوده وانی و او را از حضرت خواج
 کائنات رسیده و برای فنا فی نفس مکرر کلمه طیبه بلا خطه معنی زبان مفید است که نفس از عالم خلق است
 و بعد حصول فنا فی نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن ترقی بتلاوت **لا اله الا الله** بکثرت نماز است چنانچه

بالا در میان مقامات مذکور شده شخصی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم سألگی او در بهشت طلب کرد و فرمود که
 چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت که من همین بخوام آن حضرت فرمود پس مد و کن مرا بر نفس خود
 از کثرت سجود و کثرت مراقبه هم از برای مبتدی مفیدست و هم برای منتهی حضرت خوابه نقشبند رضی الله
 عنه می فرمایند که صوفی کثرت مراقبه براتب وزارت می تواند رسید مبتدی را اول مراقبه ذات بسیج
 جمیع صفات کمال صیغه فرمایند چون آن را از ان مراقبه جمعیت دست و پا مراقبه جمعیت و ملاحظه قوله تعالی
 وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ كُنْتُمْ یعنی خدا با شماست هر جا که باشید می فرماید و بعد فنامی قلب مراقبه اقربیت می فرماید
 و ملاحظه کن قُرْبًا لِّكَ مِنْ كَبَلِ الْوَرِيدِ یعنی خدا نزدیک ترست بسوی او از رگ گردن و بعد فنامی
 نفس مراقبه محبت و ملاحظه حُبُّهُمْ وَكَيْفَ حُبُّهُمْ می فرمایند یعنی خدا دوست می دارد و او را دوست
 می داریم خدا را چون فنامی اتم دست و پا در کمالات نبوت و فوق آن بر مراقبه ذات بحت مواظبت نماید
 بعد فراع از ذکر و فکر و فرائض و نوافل اگر مصاحبت و مکالمات با علمای مفتیان و صلحا دست و پا غنیت
 و اندیش طریقه علما از مصاحبت و دنیا داران مجتنب باشند و اگر صحبت صلحا میسر نشود تنها نشستن با بخواب
 رفتن خوب است العزلة خیر من الجلس السوء و الجلس الصالح خیر من العزلة یعنی گوشه نشینی بهترست
 از جنبشیدن بد و جنبشیدن نیک بهترست از عزلت صحبت و مخالطت بهال و فساق و کسانی که در دنیا بیشتر
 آنها که دارند کارخانه باطن را خراب میکنند خصوصاً در حق صوفیان مبتدی سخت مضرت که آب اندک را
 سباحت پدید کند و جنبشیدن با صوفیان و صاحبان و اولیا الله از ذکر و عبادت الهی هم مفید ترست صحابا
 با هم میگفتند جلسنا کوثر ساعة یعنی با ما بیشین که ایام آن آنقدر کنیم مولوی رومی فرماید میت
 یک زمان هم صحبت با اولیا بهتر از صد سال بودن در تقاضا حضرت خواجہ احرار فرموده میت
 نماز را بحقیقت قضا بود لیکن + نماز صحبت ما را قضا نخواهد بود + مردی دیگری را گفت که بابا چه صحبت
 می دار آن شخص جواب گفت که من صحبت با خدا دارم آن مرد گفت که صحبت داشتن با بزرگوار بهترست از
 صحبت داشتن با خدای تعالی یعنی بقدر نسبت خود موافق حوصله و فیض و برکت از جناب الهی بدست
 در صحبت با بزرگوار موافق هلو مرتبه او توفیق فیض خواهد رسید **مثنوی** دور شوارا احتلاط یارب +

یار بد بر بود از مار بد : مار بد تنها همی بر جان زند : یار بد بر جان و بر ایمان زند : الحمد لله رب العالمین
 وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين اللهم انزقني حبك وحب من يحبك حب عمل يقربني اليك
 آمين. بعد اختتام این مجاله نافه بمقتضای بعض صلح چنان مناسب نمود که مکتوب سی و پنجم از مجموعه
 مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی و ظاهری شیخ شرف الدین عینی تیسری قدس سره ضمیمه کرده شود که
 که مشتمل بر بعض فوائد عظیمه و مقام مبهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیاء مریدان ست و رفوفا
 حنفی الذریب بود و تفصیل کمالاتش و جبه شهرت مستغنی از بیان است کتاب سنوات القیاء و اخبار کرام
 و غیره کتب تذکره اولیاء دیگر محاشش مملو در سینه مقتصد چهل جرم تحت پتو

بسم الله الرحمن الرحيم

بر اودم شمس الدین سید الدنقالی : بدانکه حج عبادت بدنی است و مالی و این طائفه را در حج سرا و کار است و بحقیقت زیارت
 اکبره مضمون زیارت کننده خداوند است جل و علا و کرامت زیارت کننده از لوازم کرم است و مقصود و مراد طالبان انرج خانقده
 خانقاست نه خدا و اما خانه در میان بهاء است سلطان العارفین قدس الله روحه گفت چون بحرم رفتم و جمال کعبه دیدم با خود گفتم
 من آنجس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند ظاهر باید باز ششم سال دوم چون بحرم رسیدم چشمم نمیکشادم خداوند خانه را دیدم
 و خانه را گفتم در عالم الاهیت مشارکت در نه بگفتم در عالم وحدانیت رحمت دلی به محبوب و خانه و متن مد باشد آنکه دویند محسوس بود
 من که نمیتیم چگونه محسوسم در حال باز ششم در سال دوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در برگرفت و پرده عزت را بر لصر بصیرت من
 برگرفت شمع معرفت در دلم با فروخت و جوسی مرا با نور علی بسوخت و این خطاب بسم را رسانید غایت زائری حقائق علی المروان
 اکبرم زائره بیت چشم پر کشم نور رنج تو دیدم : بدانکه شش یک شوم آواز تو شنیدم : چون حبان صادق را حال آن خانه را از
 محبوب نشانی نشانی است چه کندید آن خود را تسلیم دهند چنانکه گفته اند من مع الظرف تسلیم الاثر بیک از دیدن جمال دوست ممنوع بود
 به نشان محبوب خود را تسلیم و در محبت آن که در خانه بیطه هر صبح و شام گشته و خاک در و دیوار بوسید می گفتی شعر اطوف الی جدار دیار
 قبل الدیار و ذالحد را به قاصب الدیار شفق قلبی به و لکن حب من یکن الدیار اجمعین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدو دل می نهند
 و امید میدارند تا از دیدن خانه بدین جمال خداوند خانه رسند و از نشان بعبان مشرف شوند گفته اند چون محب بدانکه مقصود
 از ان در بر خواهد آمد و مطلوب وی را از ان در بر خواهد آمد اگر مدت مقامی که وی را در دار فنا خواهد بود و بعد از ان در بر خیزد و ناکند
 بر در که خواهی رود و بهیوی که هر خواهی دو اگر با پی کلیم گری دست بگیرد و اگر سر بر قدم مسیح نبی نپذیرد هر که را جان می باید در او را
 گیرد و هر که را جان می باید بر او آویزد و بر این معنی در سخن در بر بار سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم فرمود است حجتی سیر و غیر
 من الدنیا و ما فیها هیچ پسندیده بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است چون دل از مزلزل و فرزند بر آرد و سوزگاره درگاه آرد چون بعد از

اشہار

یہ کتاب حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب رحمۃ اللہ پانی پتی کی تصنیف ہے اور
علم سلوک میں یہ کتاب نادر الوجود ہے۔ چونکہ ایک عرصہ سے یہ کتاب کیاب
ہو گئی تھی اور ہر دیار و امصار سے طالبوں کی خواہش یوںافیوئار و افزوں
تھی اس واسطے مطبع نے صاف و پاکیزہ اور عمدہ تقطیع پر باہتمام صحت طبع
کیا ہے جس صاحب کو جب قدر نسخے مطلوب ہوں مطبع بذاتے طلب فرمائیں۔

آؤر

برہنہ کے قرآن شریف جہاں سادہ مترجم داسی مطبع کی مطبوعہ حامل شریف معری و مترجم ایک
ایک اشرفی۔ فی غلطی انعام والی اور دلائل الخیرات اور مجموعہ وظائف بصورت حامل و کتب
تصوف۔ و لغات۔ و طب۔ و نیز کتب صنفہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی و حضرت شاہ ولی اللہ
و مولوی محمد قاسم صاحب جہم امد و مولوی نذیر احمد صاحب مولوی لطاف حسین جالی و مولانا شبلی

و دیگر کتب مطبوعہ

مصریسی۔ کلکتہ۔ لکھنؤ۔ کانپور۔ اگرہ۔ میرٹھ۔ دہلی وغیرہ کتب متفرقہ نمایاں بھی بہت فروخت
موجو ہیں اور اسی مطبع مجتہائی دہلی سے نقد قیمت آنے پر کفایت مل سکتی ہیں

الحد

محمد عبدالحق صاحب دہلی